

شاگردی که به جایگاه رفاقت رسید

درباره پرویز خرسند، نویسنده مشهدی، در سالروز درگذشت دکتر علی شریعتی که با او کهنه رفاقتی ماندگار داشت



آراده چشمه سنی نویسنده

اواخر سال ۱۳۴۱ بود. هنوز قضا یای خرداد ۱۳۴۲ پیش نیامده بود. هنوز پرویز خرسند وارد دانشگاه نشده بود و هنوز او و انقلاب اسلامی، راه زیادی داشتند تا شکوفایی و دیده شدن. آن روزها، خانه آیت‌ا. میلانی در مشهد، منزل امید روشن فکرها ی مذهبی بود. طلبه و غیرطلبه همگی با یک هدف مشترک انقلابی می رفتند و می آمدند و گفت وگو می کردند. آنجا شده بود مقر معاشرت های انقلابی جوان ها. آیت‌ا. میلانی هم از آن روحانی های خوش ذوق و با حوصله بود. خودش مهمانی می گرفت واز اقشار مختلف مذهبی دعوت می کرد بیایند با هم گپ بزنند. آن زمستان ۱۳۴۱ اما بیچ پیچه افتاده بود توی محل که آیت‌ا. میهمان ویژه ای دارد. محمدتقی شریعتی را که همه می شناختند. اما پسر فرنگ رفته علی را. خیلی ها مثل پرویز هنوز از نزدیک ندیده بودند.

از علی شریعتی یک نام می دانستند و مطالعه برخی آثارش. پرویز، دورادور می دانست علی شریعتی از آن اندیشمندانای نابغه است. کسی که وقتی دانش آموز بوده، دانشجویان را در نهضت ملی رهبری کرده و پاریس هم که رفته، با سارتر و فانون و ماسینیون قهوه نوشیده است. اما ملاقات با او در خانه آیت‌ا. میلانی، اولین نقطه عطف رفاقت پایدار این دو مبارز روشن فکر بود.

آن روز، وقتی پرویز خرسند نشست کنار علی شریعتی، می دانست دارد با استاد دانشگاهش



در آینده ای نزدیک جای می خورد. دوسال بعد، پرویز خرسند و علی شریعتی هردو در کلاس درس اسلام شناسی، بار دیگر با یکدیگر ملاقات کردند. اسلام شناسی را دکتر شریعتی به دروس دانشگاه اضافه کرده بود. همان اول کلاس هم بی مقدمه گفت: «من فرصت زیادی ندارم.»

بین آن همه دانشجو جز پرویز خرسند، کسی نفهمید دکتر چه می گوید. همه خیال می کردند دارد از فرصت کوتاه تدریس و اختناق جامعه می گوید که لابد به خاطر فضای سیاسی دستگیر و ممنوع از تدریس خواهد شد. اما پرویز درست

پیروزی حق

را آماج پیکان دشمن سازد. آیا همراهی اش کنیم؟ آیا ما همچون او از همه چیز بگذریم و با پای خود به کام مرگ رویم؟ یا به زندگی مان بیندیشیم و جان خود را حفظ کنیم؟... این فکر و اندیشه در مغز همه به وجود آمد و به معارضه پرداخت. در آن دوردست ها شرف هست و افتخار، عظمت است

«آنجا که حق پیروز است»، نوشته پرویز خرسند از سوی انتشارات کتاب نیستان در ۲۴۴ صفحه منتشر شده است. این کتاب ماجرای ۱۰ تن از یاران امام حسین^(ع) در واقعه کربلا را روایت می کند. در بخشی از این کتاب می خوانیم:...

حسین به سوی مرگ می شتابد و می رود تا سینه



روایت

محلی نویسی علیه فراموشی

ماندن و مبارزه کردن است نمی ماند. میان این همه غوغای زمانه، محلی نویسی بهانه ای شده است تا قصه صدها زندگی رایت کنند که اگر جایی نوشته نشوند، گویی از ازل پیمانته آن ها را با نیستی و نسیان پر کرده اند.

محلی نویسی اجازه می دهد که زندگی کارمند، دانشجو، کارگر و مغازه داری را به تصویر بکشی که آمال و آرزوهای جوانی اش در چرخ بی رحم روزگار خرد شده است، اما خودش مانده و ایستاده است.

این ها قهرمان های کوچکی هستند که دستاورد بزرگشان همین ایستادن و ماندن



سیدحسین موسوی زاده روزنامه نگار

سپرده می شوند. در زمانی که همه به دنبال آخرین خبرهای زندگی سیاستمداران، بازیگران ووزرشکاران هستند، گویی دچار نوعی نابینایی شده ایم تا بسیاری از اتفاق هایی که در پیرامون ما می گذرد را نادیده بگیریم. چه کسی اهمیت می دهد، زندگی زنانی را به تصویر بکشد که یک تنه ایستاده اند تا زندگی خود و فرزندانشان را از طوفان سهمگین زمانه بگذرانند. در دوره ای که مارک ساعت و کت و شلوار و خودرو و رزشکاران و اینکه چند بار ازدواج کرده اند، اهمیت دارد، دیگر جایی برای دختر و پسر حاشیه نشینی که مدال های ارزان قیمتشان تنها تکیه گاه

لایک و لایک و کامنت بیشتر. این روزها تمام متر و معیار سنجیدن خبرها و رویدادها تعداد بازدید کنندگان شان شده است. هر قدر هم که این تعداد بیشتر شود، گویا بر ارزش آن ها افزوده می شود. پست را چه ساعتی بارگذاری کنی و چه مقدار حجم داشته باشد و عکس آن چطور جلب توجه کنديا پستی که می گذاری چند ثانیه باشد تا بیشتر دیده شود.

عطش دیده شدن و لایک گرفتن به حدی شده که خبرهای جذاب یعنی جنجالی ترین خبر و روزنامه نگار موفق یعنی فردی که بتواند بیشتر سر و صدا به پا کند. در میان این هیاهوها چه بسیاری از جنبه های زیستن که نادیده انگاشته و به فراموشی

انداخته بود و عموما دکتر شریعتی، سخنران ویژه جلساتش بود. پرویز راه و رسم مبارزه هوشمندانه را بلد بود. مثلاً روزی که به واسطه قرائت یک شعر طنز درباره حکومت، از سوی دانشگاه مؤاخذه شد تا خود را به ساواک معرفی کند. گفته بود: «منتظرم بیایند وسط حیاط دانشگاه مرا بگیرند تا همه بفهمند که وقتی از نظام پلیسی صحبت می کنیم، چگونه نظامی است.» آخرش هم دستگیر شد و یک سالی به زندان افتاد. سال های ۱۳۴۶ و ۱۳۴۷ بود. استاد و شاگرد حالا هر دو بی آنکه بدانند در یک زندان و دو بند مختلف حبس شده بودند. کتاب های دکتر توی اتاق بازجویی بود. خودش توی بند ۶، پرویز خرسند از خاطرات آن روزها تصاویر روشنی به یاد دارد: «کنار سلول شریعتی، یک بخاری بود. من به بهانه ریختن جای کنار بخاری رفتم و همین موقع بود که یک نفر بلند صدا کرد. خرسند ییا و شریعتی از داخل سلول صدای او را شنید و متوجه من شد. پشت در آمد و با هم احوال پرس و کردیم. بعدها وقتی در سلول ها باز می شد و همه کنار هم بودیم، روزهایی به یادماندنی می شد. مثلاً شریعتی با هزار ترفند، سربازهای نگهبان را که بیشتر هم بیسواد بودند، راضی می کرد تا بتوانیم گرد هم جمع شویم و حرف بزنیم.»

سه سال پس از آن روزهای ملتهب، مقاله اثرگذار «هاییل وقایل، رانوش و بعدتر فریادی شد از حنجره معترض کانون انقلابی که با پیروزی انقلاب، زمانی که رادیو به دست انقلابیون افتاد، به عنوان نخستین برنامه منتشر شده از رادیو جمهوری اسلامی شنیدنی تر شد. این مقاله همچنین مورد تحسین دکتر علی شریعتی قرار گرفت.



- روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی- صاحب امتیاز: سید شازدهم
- ۲۹ خرداد ۱۳۴۳
- ۱۱ دی‌ماه ۱۴۴۵
- شماره ۴۴۴۴
- سید میثم موسوی مهر
- سردبیر:
- سید مسجاد طلوع هاشمی
- نشانی: خیابان کوهسنگی، ابتدای کوهسنگی ۱۵
- دفتر مرکزی: ۱-۵ ۸۸۸۸ ۳۷۲-۰۵۱
- نمایر: ۰۳۸۴۹۰۳۸۴-۰۵۱
- روابط عمومی: ۰۳۸۴۸۳۷۵۲-۰۵۱
- شماره پیامک: ۷۷۸۹۰۳۰۰

SHAHRRANNEWS.IR
شنبه
Mashhadchehreh.ir
Photoshahr.ir

سایت شهرآرا نیوز را با اسکن این کد دنبال کنید

ميثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای



دمای هوای مشهد

۲۵٪
رطوبت هوا

۳۵°
۲۳°
↓

۳۵
ظهر

۳۰
صبح

۲۷
شب

۳۳
عصر

اوقات شرعی مشهد

اذان ظهر ۱۱:۳۲:۴۹ ● نیمه شب شرعی ۲۲:۳۸:۴۰

غروب آفتاب ۱۸:۵۱:۴۵ ● اذان صبح فردا ۰۲:۲۵:۴۴

اذان مغرب ۱۹:۱۳:۱۱ ● طلوع آفتاب فردا ۰۴:۱۴:۰۳

کارتون شهر



با وجود هشدار های سازمان هواپیمایی کشور و سازمان تعزیرات، ایرلاین های هواپیمایی همچنان گران فروشی می کنند



رضا جنگی

استوری گرام

حکایت پشت گوش اشکان بند در مذاکرات صلح

را به حضور پذیرفت. اشکان بند پس از انجام شیوه نامه تشریفاتی دربار روم (که در آن زمان کلایک شیوه نامه بوده است و شامل آن بوده است که میهمان نباید اگر پایش بومی دهد کفشش را در بیاورد) روبه کراسوس کرد و پس از ادای احترام و سایر سوسول بازی ها گفت: به نظر شما آیا جنگ بد نیست؟ کراسوس گفت: به نظر شما چیست؟ اشکان بند گفت: به نظر ما بد است. کراسوس در این لحظه تصور کرد ایرانیان در موضع ضعف قرار گرفته اند و اتفاقاً اکنون وقت آن است که به ایران حمله کنند. پس از جابر خاست و گفت: ما خاک ایران را به توبه می کشیم. اشکان بند گفت: اگر در کف دست من مودیدی خاک ایران را هم خواهی دید. کراسوس برخاست و به کف دست اشکان بند نگاه کرد و موندید. سپس به اشکان بند گفت: شما هم اگر پشت گوشت را دیدی صلح را خواهی دید. در این لحظه اشکان بند چاقویی را که در جوارش پنهان کرده بود بیرون آورد و گوش خود را برید و پشت آن را نگاه کرد و گفت: پشت گوشم را دیدم. در این لحظه کراسوس که از شجاعت و از جان گذشتگی اشکان بند تعجب کرده بود وزیر خود را صدا کرد و در گوشش گفت: ببین، وقتی مذاکره کننده شان این است، جنگجویان شان چه چیزند. سپس رو به اشکان بند کرد و گفت: باشد، تو مرا قانع کردی که صلح چیز بهتری است. سپس به وزیر بهداشت گفت اشکان بند را ببرد تا نزدشان ما مهر رومی گوشش را بهش پیوند بزنند.



امیر موسوی زاده شاعر و نویسنده

در اواسط روزگار اشکانیان که در سال های خیلی قبل بر سرزمین ایران حکمرانی می کردند، نزاع مرزی میان ایران و روم بالا گرفت و طرفین حملات پراکنده ای را به مواضع یکدیگر انجام دادند. تا آنکه ارد اشکانی، چندمین پادشاه سلسله اشکانیان، تصمیم گرفت به این درگیری ها پایان دهد و یک پیمان صلح راهبردی را میان ایران و روم به تصویب برساند تا جزو گفتار نیک، پندار نیک، کردار نیکش شود و چه بسا باقیات الصالحاتش نیز محسوب گردد. از این روسرداران و مشاوران و وزیران خود را فرا خواند تا با آن ها بحث و تبادل نظر کند. شورای مشورتی پس از بحث های کارشناسی فراوان یکی از سرداران را که اشکان بند نام داشت و به شجاعت و زیرکی مشهور بود انتخاب کردند تا در رأس هیئت پایه بلندی برای مذاکرات صلح به روم برود.

اشکان بند اطاعت کرد و پس از مطالعه شیوه نامه های دیپلماتیک (که در آن زمان کلایک شیوه نامه بوده است که در آن نوشته شده بود اگر دو کشور در حال خصامه باشند و شخصی بخواهد از یک کشور به کشور دیگر برود باید یک پرچم سفید با خود حمل کند) به همراه یک پرچم سفید و هیئت همراه به روم رفت. رومیان وقتی متوجه شدند اشکان بند حامل پیامی از سوی پادشاه ایران است در طی مراحل اداری تسریع کردند و وی را به حضور پادشاه روم بردند. کراسوس چندم پادشاه روم نیز سرداران و مشاوران و معاونان و وزیران خود را فرا خواند و سپس اشکان بند